

از پارکر تا پارس



روزی روزگاری-

نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

با نزدیک شدن به آغاز سال تحصیلی، بازار خرید لوازم التحریر داغ شده بود. با دوستم محسن که یک ماهی می شد با هم آشنا شده بودیم، قرار گذاشتیم برویم بازار کیسف و دفتر و لوازم مدرسه بخریم. به محسن گفتم: «بیا به «پارکر پن» بریم.» محسن گفت: «اونجا کجاست؟» گفتم: «فروشگاه بزرگ لوازم التحریر.» پارکر پن به برند معروف اروپاییه که تو زمینه لوازم التحریر فعالیت داره. از خودکار و ممداد و دفتر بگیر تا کیف و حتی کفش مدرسه. همه شون با همون برند تولید شده. اصلاً هر چی که برای مدرسه لازم داشته باشی توش پیدا می شه. جنس هاش همه عالیه. من همیشه از اونجا وسایلم رو می خرم.» محسن گفت: «ولی من دلم می خواد از وسایل ایرانی استفاده کنم.» گفتم: «آخه پسراجنس ایرانی هم شد جنس؟ بیا بپرمت از نزدیک ببین، اون وقت نظرت عوض می شه.» محسن گفت: «خیلی نا آشنا نیستیم، اما اگه از طلا هم باشه نمی خوام. همون جنس ایرانی بهتره.» با کنایه گفتم: «آفرین به سلیقه ت!» بعد دستش رو گرفتیم با خودم کشیدم به طرف فروشگاه و گفتم: «تو بیا و ببین اگه نپسندیدی مجبور که نیستی خب نخر. من خریدهام که تموم شد، می ریم از هرجا که خواستی خرید کن.»

توی فروشگاه جای سوزن انداختن نبود و پر از آدم بود. تا چشم کار می کرد وسایل رنگارنگ و گوناگون بود که بـا نورپردازی های تند جلوه نمایی اجناس را چند برابر می کرد. ابتدا به چند غرفه فروشگاه سری زدیم و نگاهی کلی به همه لوازم انداختیم و در مواردی هم قیمت می گرفتیم. قیمت ها نسبت به سال گذشته دو تا سه برابر شده بود. من غرفه به غرفه لسوازم را می دیدم و قیمت ها را یادداشت

می کردم تا حساب پولم را داشته باشم اما محسن بدون اینکه حرفی بزند همراهم می آمد و فقط نگاه می کرد. یکی، دو ساعت بعد درحالی که چند کیسه نایلون پر از دفتر و لوازم التحریر را توی دست گرفته بودم، پشت سر مردمی که برای تسویه حساب سمت صندوق فروشگاه صف کشیده بودند ایستادیم و منتظر شدیم تا نوبتمان شود. با خودم فکر کردم که چرا محسن حتی یک ممداد از فروشگاه نخرید. از او پرسیدم: «محسن یه چیزی ببرسم مردونه راستش رو می گی؟» گفت: «چرا دروغ؟ خب بپرس.» گفتم: «به حرف من اطمینان نداری؟ فکر می کنی من الکی بهت گفتم جنس های این فروشگاه عالیه؟» محسن گفت: «نه باور کردم اما اگر نخریدم به خاطر کیفیت جنس هاش نبود.» گفتم: «پس چه دلیلی داشت

که حتی یک پاک کن هم نخریدی؟» محسن گفت: «خب نخواستیم بخرم. نمی خوام جنس خارجی بخرم.» گفتم: «چرا؟ جنس خارجی که بهتره؛ هم کیفیتش عالیه، هم شیک تره.» محسن گفت: «البته درسته که رنگ و لعاب بهتری دارن اما خیلی وقت ها جنس خودمون بهتر از خارجی ها از آب در میان.» گفتم: «نه! من با این حرفت موافق نیستم. این خارجی ها جنس هاشون عالین. اگه نبود، مردم اینقدر دلیل نمی شه، چون متأسفانه اغلب مردم دنبال نشان و برند می رن و دیگه کاری ندارن جنسش چه جوریه. می خوام بگم چرا این حرف رو می گم؟» گفتم: «بگو.» گفت: «چند وقت پیش تلویزیون یک مستند پخش می کرد از یک کارگاه تولیدی شلوار. صاحب

تولیدی می گفت ما برای دوختن شلوار از بهترین پارچه ایرانی استفاده می کردیم که متأسفانه در بازار استقبال چندانی نشد و اجناسمون پرگشت می خورد. تا اینکه به پیشنهاد یکی از همکاران، شلوارها را با نشان یک شرکت تولیدی ترکیه دوباره به بازار عرضه کردیم. چیزی طول نکشید همه اش فروش رفت.» گفتم: «خب همینه دیگه! اگه واقعاً مردم بدونن جنس ایرانی باکیفیت خب استقبال می کنن.» محسن گفت: «گیرم جنس ایرانی کیفیتش بهتر از خارجی نباشه، اما باز خریدن جنس خارجی هم ضربه به اقتصاد مملکت خودمونه و هم ظلمی که به کارگرهای ایرانی می شه. ضمن اینکه وقتی تولید کنندگان بدونن با اجناس خارجی در رقابت هستن سعی می کنن کیفیت کالاهاشون رو بالا ببرن تا بازار فروش رو حفظ کنن.» گفتم: «خب پس تو با خریدن از این فروشگاه می خوام به تولیدات ایرانی کمک کرده باشی؟» محسن گفت: «آره. این دلیل اصلی اش بود.» گفتم: «دلیل دومت چی بود؟» گفت: «جناس لوکس این فروشگاه خیلی گرون تر از مشابه ایرانیه.» گفتم: «پولت کم بود؟» محسن من و منی کرد و گفت: «آره.» گفتم: «خیلی نامردی! خب می گفتی. من هنوز یه مقداری پول توی کارت تم دارم. می توئم بهت قرض بدم. بیا بریم جنس هات رو انتخاب کن. چند روز دیگه بگذره جنس هاش تموم می شه ها.» گفت: «نه! ممنونم. ممکنه نتوئم به این زودی ها قرضت رو پس بدم.» گفتم: «خب مهم نیست. هروقت توانستی پس بده.» گفت: «نه سپهر، اینطوری راحت تر.» بعد اشک در چشمانش جمع شد و دیگه ادامه نداد. گفتم: «مشکلی پیش اومده؟» محسن گفت: «حقیقتش دو، سه هفته ای هست که بابام بیکار شده و دیگه کار خونه نمی ره. البته موقتاً بهش گفتن نباید ولی معلوم نیست. اگه اوضاع همینطوری پیش بره احتمالاً باید بره سراغ یه شغل دیگه.» گفتم: «مگه بابات چی کاره بود؟» محسن گفت: «پدرم کارگر کارخونه بود، اما از وقتی کارخونه تعطیل شده، اونم بیکار شده.» گفتم: «چرا تعطیل شده؟» گفت: «قاچاق قاچاق همه رو بپارچه کرده. این کالاهای بنجل چینی اشک صاحب کارخونه و کارگر و مغازه دار و... را در آورده.» گفتم: «حالا پدرت توی کدوم کارخونه کار می کرده؟» محسن گفت: «کارخونه تولیدی لوازم التحریر مهر.» توی صف بودیم. هنوز سه، چهار نفر مانده بودند تا نوبتم بشود. فکری به ذهنم رسید. به محسن گفتم برگردیم. برگشتم و همه وسایلی را که برداشته بودم یکی یکی توی غرفه ها سر جایش گذاشتم. ساعتی بعد با محسن در فروشگاه لوازم التحریر پارس بودیم.

تلنگر

آیا می دانید

قاچاق چه اثرات مخربی بر اقتصاد کشورمان دارد؟

۱- ر کود تولید داخلی

بر اثر ورود سیل آسای کالاهای قاچاق خارجی بازار اشباع شده و دیگر جایی برای کالاهای تولیدشده مؤسسات و کارخانه جات داخلی نبوده و در نتیجه تعطیلی این واحدها را در پی خواهد داشت.



۲- بیکاری کارگران ایرانی

با ورود سیل آسای کالای قاچاق و تعطیلی واحدهای تولید داخلی کارگران این واحدها نیز بیکار شده و در نتیجه آمار بیکاری روبه افزایش خواهد گذاشت.



۳- ایجاد محرومیت و فقر

با رشد بیکاری به تدریج فقر و محرومیت هم گسترش پیدا خواهد کرد.



۴- خروج ثروت از کشور

قاچاق کالا باعث خروج ارز از کشور شده و موجب رونق اقتصاد دولت های بیگانه می شود.



۵- از بین رفتن استقلال کشور و ایجاد وابستگی به کشورهای بیگانه



۶- عدم رشد خلاقیت و ابتکار جوانان ایرانی

معمولاً اشتغال و تولیدات همواره با آموزش و ابداع و ابتکار عمل همراه است اما با ورود قاچاق و عدم تولید دیگر خبری از رشد فکری و خلاقیت و نوآوری نیست.



۷- سلطه اقتصادی بیگانگان بر کشور.

طبق گفته محققین ارتباط تنگاتنگی بین کالای وارداتی و فرهنگ می باشد. تأثیرگذاری کالاهای فرهنگ استفاده کنندگان، امری اجتناب ناپذیر است. پس قول بدهیم برای ایجاد یک اقتصاد مقاوم و برای پیشرفت جامعه و آینده کشورمان فقط از کالای ایرانی حمایت و از خرید کالای قاچاق خودداری کنیم؛ حتی اگر این کالاهای ارزان ترین باشند.

بیا بپید سِر قولمان بمانیم.

داستان تصویری: شباهت قاچاق با کلنگ

